



عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس هایی پیرامون اخلاق
ربای لرد جانانان ساکس



با سپاس از بنیاد Wohl Legacy برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

The Genesis of Justice

Bereishit

پیدایش عدالت

ברשית

واژه هایی هستند که دنیا را دگرگون می سازند، اما نه به اندازه دو جمله ای که در باب اول تورات می آیند:

سپس خداوند گفت: بیایید انسان را به صورت و شباهت خود بیافرینیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان، بر جانوران اهلی و همه حیوانات وحشی و بر مخلوقاتی که در زمین حرکت می کند، فرمانروایی کنند."

پس خداوند انسان را به صورت خود آفرید،

آنها را با صورت خدا آفرید؛

آنها را مرد و زن آفرید. (پیدایش ۲۶-۱: ۲۷)

این ایده که در اینجا مطرح می شود، شاید دگرگون سازترین ایده در سراسر تاریخ اندیشه اخلاقی و سیاسی باشد. این ایده اساس تمدن غرب است با تاکید یگانه اش بر

روی فرد و مساوات. این ایده پشت کلمات توماس جفرسون در اعلامیه استقلال آمریکا است: "ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسان ها مساوی خلق شده اند و خالق به آنها حقوقی بخشیده که نمی توان آنها را از او گرفت..." این حقایق مطلقاً بدیهی هستند. این دیدگاه می توانست از دید افلاطون که جامعه را بر اساس این اسطوره می دید که انسان ها به آدم های طلایی، نقره ای و برنزی تقسیم می شوند و جایگاه آنها در اجتماع را تعیین می کند، بیمعنا جلوه کند.

گفته های انقلابی یک شبه معجزه نمی کنند. چنان که هارامبام در راهنمای سرگشتگان [دلالت الحائرین] می گوید تغییر کردن آدم ها زمان طولانی می برد. تورات با واسطه زمان عمل می کند. تورات بردگی را یکباره ملغی نکرد، اما مجموعه ای از تحولات را به راه انداخت - از جمله مهمترین آنها شبات که در آن روز همه سلسله مراتب قدرت به تعلیق درمی آمدند و بردگان یک روز در هفته آزاد بودند- که به مرور زمان به الغای آن انجامید.

مردم نکته های موجود در ایده ها را دیر می فهمند. توماس جفرسون، قهرمان مساوات، خودش برده دار بود. در ایالات متحده آمریکا بردگی تا دهه ۱۸۶۰ و بدون یک جنگ داخلی لغو نشده بود. چنان که آبراهام لینکلن بیان کرد، مدافعان بردگی و نیز منتقدان آن هر دو به تورات استناد می کردند. اما سرانجام مردم تغییر می کنند، زیرا قدرت ایده ها در ذهنیت مغرب زمین خیلی پیش از آن کاشته شده بود.

درباب اول تورات دقیقاً چه چیزی گفته می شود؟

نخست این که بیانی منفرد و بدون پیش زمینه نیست. در اصل، جدل و اعتراضی است علیه یک نوع فهم از جهان. در تمام اسطوره های باستان جهان از روی جنگ های خدایان برای سلطه یابی توضیح داده شده است. تورات یکسره و قاطعانه این طرز تفکر را نفی می کند. خدا سخن می گوید و جهان هستی می یابد. به نظر مکس وبر، جامعه شناس بزرگ قرن نوزدهم، پایان اسطوره و زایش خردگرایی غربی بود.

مهمتر این که این نگرش، طرز فکر جدیدی در مورد جهان پدید آورد. نکته مرکزی در دنیای اسطوره ای باستان و دنیای علم مدرن، قدرت، زور و انرژی است. در باب اول پیدایش اینها به طرز برجسته ای غایب هستند. خدا می گوید: "باشد" و جهان هستی می یابد. در اینجا هیچ سخنی از قدرت، مقاومت و برنده شدن در بازی

قدرت ها نیست. در عوض، کلیدواژه روایت که هفت بار تکرار می شود، غیرمنتظره است. این کلیدواژه، *tov* یعنی "خوب" است.

Tov یا خوب، واژه ای اخلاقی است. تورات در باب اول خود سخنی بسیار انقلابی برای ما دارد. واقعیتی که تورات در موردش راهنمایی می کند (واژه تورات یعنی راهنمایی و دستورعمل و قانون) اخلاقی است. پرسشی که سفر پیدایش می خواهد به آن پاسخ گوید این نیست که "جهان چگونه به وجود آمد؟"، بلکه این است که "چگونه باید زندگی کنیم؟" این مهمترین دگرگونی است که تورات در طرز فکر بشر به وجود آورد. کلیدواژه جهانی که خدا آفرید و ما در آن ساکن هستیم، قدرت یا سلطه نیست، بلکه خوبی یا بدی است.¹ برای نخستین بار دین با اخلاق همراه شد. خدا به عدالت، شفقت، وفاداری، مهر و احسان و حرمت فرد و قداست زندگی اهمیت می دهد.

همین امر که باب اول پیدایش یک جدل است و بخشی از استدلال دارای پیش زمینه، برای فهم این ایده که خدا بشریت را "به صورت و شباهت خود آفرید" اهمیت اساسی دارد. این زبان برای خوانندگان اولیه تورات نا آشنا نبود. زبانی بود که آنها به خوبی می شناختند و در تمدن های اولیه بین النهرین و مصر باستان به کار می رفت که برخی افراد را دارای شباهت با خدا می دانستند. آنها پادشاهان دولت شهرهای بین النهرین و فراعنه مصر بودند. هیچ سخنی نمی توانست انقلابی تر از این باشد که گفته شود فقط پادشاهان و فرمانروایان شبیه خدا نیستند. همه ما شبیه خدا هستیم. حتی امروز این ایده شجاعانه است: پس این ایده چه اندازه انقلابی تر بود در زمان حکمرانان مطلق و دارای قدرت مطلق.

پیدایش ۲۶-۱:۲۷ آن قدر یک بیانیۀ متافیزیکی درمورد طبیعت انسان نیست که اعتراضی سیاسی علیه بنیاد سلسله مراتب یا طبقاتی و کاست بودن جوامع باستان و امروزی است. از این رو این انقلابی ترین دیدگاه تورات است. ما در معنایی بنیادین، همگی از نظر حرمت و ارزش نهایی با هم مساوی هستیم، زیرا همگی صرف نظر از رنگ پوست، فرهنگ و باور با هم مساوی هستیم.

¹ What I take to be the meaning is of the story of Adam and Eve and the Tree of Knowledge is for another time. In the meantime, see Maimonides, *The Guide for the Perplexed*, I:2.

دیدگاه مشابهی جلوتر در تورات بیان می شود در رابطه با یهودیان وقتی خدا آنها را دعوت کرد که مملکتی از کاهنان و ملتی مقدس باشند (خروج ۱۹:۶). همه ملت ها در دنیای باستان کاهنانی داشتند، اما هیچ یک "مملکتی از کاهنان" نبودند. همه دین ها دارای افراد مقدس هستند – اما هیچیک ادعا نمی کند که تک تک اعضای آن مقدس است. این نیز طول کشید تا تحقق یافت.

در تمام طول دوران توراتی سلسله مراتب وجود داشت. کاهنان و کوهن گادول ها و نخبگان مقدس وجود داشتند. اما پس از ویرانی معبد دوم، هر دعایی یک قربانی به شمار رفت و هر پیشنهادی یک کاهن و هر کنیسا بخشی از معبد. در زیر سطح تورات، مساوات طلبی نیرومندی در کار است و ربی ها آنرا می دانستند و با آن زندگی کردند.

ایده دوم در این جمله هست: "تا آنها بر ماهی دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کنند". توجه کنید که هیچ حرفی در این مورد نیست که کسی حق دارد بر دیگر انسان ها فرمانروایی کند. میلتن در کتاب بهشت گمشده به پیروی از یک میدراش تلمودی می گوید که این گناه نمرود، نخستین فرمانروای آشور و سازنده برج بابل بود (پیدایش ۸-۱۰:۱۱). میلتن می نویسد که وقتی به آدم گفته شد که نمرود "تکبر و سلطه گری ناشایست" خواهد کرد، او وحشت کرد:

وای بر فرزند شروری که بخواهد

بر برادران خود تسلط یابد و بیندارد که

اقتدار را باید غصب کرد نه این که خدا بدهد

خدا تنها به ما حق تسلط بر وهوش و ماهیان و پرندگان را داده،

ما این فرمانروایی را کامل داریم

اما تسلط انسان بر انسان

خواست خدا نیست و او اینرا برای خودش حفظ کرده

و انسان را از دست انسان آزاد نگه داشته است.

(بهشت گمشده، جلد ۱۲، ۶۴-۷۱)

به پرسش کشیدن حق انسان ها در فرمانروایی بر دیگر انسان ها بدون توافق آنها در آن روزگار اصلاً قابل تصور نبود. همه جوامع پیشرفته همین گونه بودند. چگونه

می توانستند طور دیگری باشند؟ آیا این وضعیت، مشابه ساختار جهان نبود؟ مگر نه این که خودشید بر روز حکومت می کرد؟ ماه بر شب؟ آیا چنین سلسله مراتبی از خدایان هم در آسمان وجود نداشت؟ درست در همین زمینه است که تورات رفتاری دوپهلو با پادشاهی یا سلطه انسان بر انسان دارد.

مفهوم سوم در پارادوکسی نهفته که خدا می گوید: "بیایید انسان را به صورت و شباهت خود بیافرینیم". ما گاهی هنگام خواندن این کلمات فراموش می کنیم که در یهودیت خدا هیچ صورت و شباهتی ندارد. ساختن تصویری از خدا سرپیچی از فرمان دوم ده فرمان و جرم بت پرستی است. موسی تاکید کرد که در وحی کوه سینا: "شما هیچ صورتی ندیدید، تنها صدای کلمات را شنیدید." (تثنیه ۴: ۱۲)

خدا هیچ تصویری ندارد، زیرا او فیزیکی نیست. او دنیای فیزیکی را اعتلا بخشید، زیرا آنرا آفرید. پس او از قوانین مادی آزاد است. خدا همین منظور را دارد وقتی به موسی می گوید که نام او چنین است: "خواهم بود، آنچه خواهم بود" (خروج ۳: ۱۴) و سپس وقتی پس از گناه ساختن گوساله طلایی به موسی می گوید: "رحم خواهم کرد به آنهایی که رحم خواهم کرد". خدا آزاد است و با خلق ما به تصویر خود به ما نیز قدرت آزاد بودن داد.

چنان که تورات روشن می کند، این پرمخاطره ترین هدیه خدا به انسان بود. به انسان آزادی داده شده، او از آن سوء استفاده کرد. آدم و حوا از فرمان خدا سرپیچی کردند. قابیل، هابیل را کشت. در پایان پاراشا، خود را در دنیایی می یابیم که قرار است با توفان نابود شود، زیرا آن قدر پر از خشونت شده که خدا پشیمان شده از خلقت بشریت. این درام مرکزی تورات و کتب انبیاء و کاتبان [تنخ] و کل یهودیت است. آیا ما آزادی خود را برای احترام به نظم یا ایجاد آشوب به کار می بریم؟ آیا ما تصویر خود را که درون ما زندگی ما، قلب و ذهن ما زنده است، حرمت می گذاریم یا بی حرمت می سازیم؟

اینها فقط پرسش های باستانی نیستند. امروز هم به اندازه گذشته زنده هستند. این پرسش از سوی متفکران بسیاری مطرح شده – از زمانی که نیچه به سود رهاکردن خدا و اخلاق یهودی/مسیحی استدلال کرد – این است که آیا عدالت، حقوق بشر و حرمت بدون شرط انسان فقط در پیش زمینه سکولار می توانند دوام بیاورند؟ خود نیچه بر آن بود که نمی توانند.

در سال ۲۰۰۸، فیلسوف دانشگاه پیل، نیکلاس ولترسدورف، کاری مهم منتشر کرد و استدلال نمود که مفهوم غرب از عدالت بر این باور استوار است که "همه ما ارزشی عظیم و مساوی با یکدیگر داریم: این ارزش که به صورت خدا آفریده شده ایم و خدا ما را به گونه ای رهایی بخش دوست دارد"^۲ او اصرار دارد که هیچ دلیل سکولاری وجود ندارد که بر اساس آن چنین چارچوبی برای عدالت ساخته شود. این همان چیزی که که جان اف کندی در سخنرانی ریاست جمهوری خود بیان کرد وقتی که از "باورهای انقلابی که پدران ما برای آن جنگیدند" و "حقوق بشر نه از سخاوت دولت، بلکه از دست قدرت خدا ریشه می گیرد" سخن گفت.^۳

ایده های شتاب گیرنده از غرب چیزی را ساخت که امروز هست، ایده هایی مانند حقوق بشر، الغای بردگی، ارزش یکسان همگان، و عدالت بر اساس این اصل که حق بر قدرت سروری دارد.^۴ همه این ها از بیانیه ای ریشه گرفته که در باب اول تورات آمده که ما به صورت و شباهت خدا آفریده شده ایم. هیچ متن دیگری چنین نفوذ عظیمی بر تفکر اخلاقی نداشته و هیچ تمدن دیگری هرگز دورنمایی متعالی تری از آنچه برایش فراخوانده شده ایم، نداشته است.

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی
توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved

^۲ Nicholas Woltersdorff, *Justice: Rights and Wrongs* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2008), 393.

^۳ Jon F. Kennedy's Inaugural Address, Washington, DC, 20 January 1961.

^۴ Read Rabbi Sacks' *Introduction* to his *Essays on Ethics* to understand his expanded thoughts on this notion.